Al-Mustafa International University

Discourse of History

Homepage: https://skh.journals.miu.ac.ir

Print ISSN: 2383-1944
Online ISSN: 2783-235X

Conflicts Between the Institutions of Emirate and Ministry in the Seljuk and Khwarazmian Periods

Fatemeh Najafi [1], and **Mahboubeh Sharafi** [2]✉,

1.Ph.D. Student in History, Islamic Azad University, Yadegar-e Imam Branch, Shahr-e Rey, Tehran, Iran. E-mail: fnajafi90@gmail.com

2.Department of History, Islamic Azad University, Yadegar-e Imam Branch, Shahr-e Rey, Tehran, Iran (Corresponding Author).
E-mail: sharafi48@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received 2023-07-11
Received in revised form 2023-09-01
Accepted 2023-09-07
Available online 15 June 2026

Keywords:
Seljuks,
Khwarazmians,
Conflicts,
Institution of Emirate,
Institution of Ministry.

ABSTRACT

This study aims to analyze the conflicts between the institution of the Emirate (the military class, or "people of the sword") and the Ministry (the administrative class, or "people of the pen") during the Seljuk and Khwarazmian periods, with emphasis on their most significant consequences.

Based on the historical method, the findings of the research indicate that the Ministry constituted one of the main pillars of government, while the Emirate was responsible for providing military force during these eras. The establishment of a standing army in the Seljuk period, the implementation of the Aqta '(land grant) system, and the strengthening of the economic foundations of the emirs transformed the "people of the sword" into a military aristocracy. The reduction of territories under the sultan's direct control, reliance on the military power of the emirs, and the transformation of the atabegs' role from a social to a political one led to the increasing empowerment of the emirs and the growth of their centrifugal tendencies.

In the Khwarazmian period, the continued use of the Aqta 'and atabeg systems preserved the power of the emirs. Other findings of the study show that during periods of weakness among the Khwarazmian and Seljuk rulers, the emirs exploited the central government's weakness and the inefficiency of the bureaucracy to intensify their separatist tendencies. Consequently, they contributed significantly to the fragmentation of the state by forming independent governments and dynasties.

Cite this article: Sharafi, Mahboubeh., & Najafi, Fatemeh., (2026). Conflicts Between the Institutions of Emirate and Ministry in the Seljuk and Khwarazmian Periods). *Discourse of History*, *20* (53), 169-189. https://doi.org/10.22034/skh.2023.16504.1436

© The Author(s). Publisher: Al-Mustafa International University.
DOI: https://doi.org/10.22034/skh.2023.16504.1436

سخن تاریخ
شاپا چاپی: ۱۹۴۴-۲۳۸۳
شاپا الکترونیکی: ۲۳۵X-۲۷۸۳
Homepage: https://skh.journals.miu.ac.ir

منازعات میان نهاد امارت و وزارت در دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی

فاطمه نجفی [۱]، و محبوبه شرفی [۲] ✉

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام(ره) شهری ری، تهران، ایران.
رایانامه: fnajafi90@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام(ره) شهر ری، تهران، ایران.
رایانامه: sharafi48@yahoo.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۰
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۶/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

کلیدواژه‌ها:
سلجوقیان،
خوارزمشاهیان،
منازعات، نهاد امارت،
نهاد وزارت.

چکیده

این پژوهش درصدد است به تحلیل منازعات نهاد امارت (اهل شمشیر) و وزارت (اهل قلم) در دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی با تاکید بر مهم‌ترین پیامدهای آن بپردازد. بر این اساس، نتایج پژوهش مبتنی بر روش تاریخی حاکی از آن است که نهاد وزارت از ارکان اصلی حکومت و نهاد امارت تامین کننده‌ی نیروی نظامی در این دوران به‌شمار می‌رفتند. چنان‌چه تشکیل ارتش ثابت در دوره‌ی سلجوقی، به کارگیری نظام اقطاع داری و تقویت پایه‌های اقتصادی امیران، سبب تبدیل شدن اهل شمشیر به اشراف نظامی شد. کاهش اراضی تحت تسلط سلطان، تکیه به نیروی نظامی امیران و تغییر نقش امیران اتابک از نقش اجتماعی به سیاسی سبب قدرت‌گیری هر چه بیش‌تر امیران و افزایش تمایلات گریز از مرکز آنان شد. در دوره‌ی خوارزمشاهی نیز با ادامه‌ی به‌کارگیری نظام اقطاع داری و اتابکی، قدرت امیران حفظ شد. دیگر یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد: در دوره‌ی ضعف حاکمان خوارزمشاهی و سلجوقی، امیران با استفاده از ضعف حکومت مرکزی و دیوان‌سالاری، بر تمایلات گریز از مرکز خود افزوده و در نتیجه با تشکیل حکومت‌ها و دودمان‌های مستقل در تجزیه‌ی حکومت موثر واقع شدند.

استناد: نجفی، فاطمه و شرفی، محبوبه (۱۴۰۵). منازعات میان نهاد امارت و وزارت در دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی. *سخن تاریخ*، ۲۰ (۵۳)، ۱۸۹-۱۶۹. https://doi.org/10.22034/skh.2023.16504.1436

ناشر: جامعهٔ المصطفی (ص) العالمیه.
© نویسندگان.

مقدمه

مطالعه‌ی تحلیلی نقش سیاسی و اجتماعی نهاد امارت و نهاد وزارت در عصر سلجوقیان و خوارزمشاهیان، از آن لحاظ که حاکمان این دوره خود ویژگی‌های نظامی‌گری داشتند، امری در جهت بازشناسایی ساختار حکومت و به تبع آن، جامعه‌ی سده‌های میانه محسوب می‌گردد. در این دوران، امیران در برهه‌هایی از تاریخ باعث ثبات و انتظام امور حکومت می‌شدند و به پشتیبانی از حاکمیت سیاسی می‌پرداختند، به همان میزان نیز می‌توانستند عامل مهمی در سقوط و بی‌ثباتی یک حکومت محسوب گردند. چنان‌چه در شرایطی که حکومت، از توان نظارت بالایی برخوردار بود، بر امیران تسلط داشت و از خودسری و دخالت آنان در امور سیاسی جلوگیری می‌کرد؛ اما زمانی که حکومت دچار ضعف می‌شد، قادر به اعمال قدرت در بین این افراد نبوده و دخالت نهاد امارت در تحولات سیاسی و اجتماعی این دوران به اوج خود می‌رسید. این شرایط همواره در دوران حکمرانی دولت سلجوقی تا افول دولت خوارزمشاهیان نمایان است. افزون بر این، با شکل‌گیری نهاد اقطاع‌داری، نهاد اتابکی و رقابت‌های نهاد امارت و وزارت در این دوران، روند قدرت‌گیری نهاد امارت افزایش یافت و تعاملات و تقابلات آنان با دیوان‌سالاری و سلطنت دچار فراز و فرودهایی شد. بر این اساس، پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است: منازعات نهاد وزارت و امارت در دو دوره‌ی سلجوقی خوارزمشاهیان چگونه و بر پایه چه علت‌هایی بوده و مهم‌ترین نتایج ان کدام است؟

۱. پیشینه‌ی پژوهش

در باره‌ی جایگاه و کارکردهای نهاد امارت و نهاد وزارت دراین دوره، تالیفاتی چند به وسیله‌ی پژوهش‌گران صورت گرفته است. از جمله لمبتون در آثار خود هم‌چون: «تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران (۱۳۹۲)، «مالک و زارع در ایران»، (۱۳۶۲)، «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی» (۱۳۶۶)، «تکامل اقطاع در ایران قرون وسطی»، (۱۳۴۶) به جایگاه نهاد وزارت و نهاد امارت به‌صورت پراکنده در دوره‌ی میانه پرداخته است. شهرام یوسفی‌فر و بهزاد اصغری در پژوهشی با عنوان «بررسی تاثیر پایگاه اجتماعی - سیاسی امیران نظامی سلجوقی در گرایش‌های سیاسی امیران»، (۱۳۹۲) به جای‌گیری عناصر نظامی در سازمان سپاه سلجوقیان و تاثیر آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی دوره‌ی سلجوقی پرداخته‌اند. عزت ولی‌زاده در پژوهشی با عنوان «امارت و امیران در عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان»، (۱۳۹۱) به بررسی نقش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امیران به‌صورت مقایسه‌ایی در دوره‌ی سلجوقی و خوارزمشاهی پرداخته است، که تنها در بحث نهاد امارت تشابهاتی با مباحث پژوهش حاضر دارد؛ اما نویسنده هیچ

اشاره‌ای به نهاد وزارت در دوران مذکور به‌صورت مقایسه‌ایی ندارد. در مقاله‌ی «نقش نهاد وزارت در مناسبات سیاسی سلجوقیان عراق با خلافت عباسی» (۱۳۹۹)، پرویز حسینی و ابوالقاسم فروزانی نیز به بررسی نقش نهاد وزارت در ساختار حکومت عباسی و سلجوقیان عراق پرداخته و معتقدند: نقش وزیران در ساختار حکومتی با توجه به لیاقت و کاردانی آنان پررنگ یا کم‌رنگ بوده است؛ اما هیچ وزیری حتی کاردان‌ترین آنان در این دوره موفق نبودند. هادی بیاتی نیز، در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به وزارت در دوره‌ی خوارزمشاهیان» (۱۳۹۰)، تنها به جایگاه نهاد وزارت در دوره‌ی خوارزمشاهیان پرداخته و معتقد است: وزارت از ارکان اصلی حکومت خوارزمشاهیان بوده است. بر این اساس، با عنایت به کم‌تر پرداخته شدن تحقیقات و پژوهش‌های جدید به مساله‌ی پژوهش حاضر، این پژوهش به مقایسه منازعات میان نهاد امارت و نهاد وزارت بر پایه علت‌های اثرگذار، در دوره‌ی سلجوقیان و خوارزمشاهیان می‌پردازد.

۲. تشکیلات نهاد وزارت و امارت سلجوقیان

سلجوقیان سیستم اداری خود را بر اساس تشکیلات سامانیان و غزنویان (البته با تغییرات و اصلاحاتی که در آن انجام دادند)، بنا نهادند. اکثر دیوان‌سالاران و ماموران کشوری در این دوره نیز، ایرانی بودند که سعی داشتند، از این موقعیت در راستای حفظ ارزش‌ها و اخلاقیات گذشتگان شان استفاده نمایند (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۱۵ و ۱۸).

در این دوره نیز، همانند دوره‌های قبل دو بخش دیوان و درگاه شکل گرفت که سلطان در رأس هرم قدرت سیاسی و اجرایی حکومت قرار داشت (بارتولد، ۱۳۶۶: ۱/ ۴۸۹). وزیر نیز، به عنوان نماینده شخصی و رسمی سلطان، هم در رأس دیوان‌سالاری قرار داشت و هم یکی از اعضای درگاه به شمار می‌رفت (لمبتون، ۱۳۷۲، (الف): ۲۹). سنت استپی سلجوقیان در سازمان درگاه (دربار) تجلی پیدا کرد، این سازمان که پیرامون شخص سلطان متمرکز شده بود خصوصیتی نظامی داشت. مشاغل و مناصب موجود در درگاه که وظیفه‌ی حفظ جان شاه، اجرای اوامر شخصی وی، اداره‌ی امور شخصی و خصوصی سلطان را برعهده داشتند، شامل خدمه‌ها، منشی‌ها، دبیران و غیره می‌شد. از جمله افراد مهم درگاه، اعضای خاندان سلطنتی بودند که توانستند با کسب امتیازات ناشی از قبضه‌ی حکومت، در موقعیتی برتر قرار گیرند. امیران ترک متحد و وابسته سلجوقیان نیز از دیگر عناصر مطرح درگاه به شمار می‌رفتند که عده‌ای از آنان همیشه ملازم رکاب سلطان بودند (ولی‌زاده، ۱۳۹۱: ۴۰). یکی دیگر از عناصر مهم در زندگی درباری، غلامانی بودند که محافظان سلطان را تشکیل می‌دادند. هم‌چنین منشیان، دبیران، شاعران، روحانیان و غیره را نیز باید به این مجموعه افزود. در رأس خادمان دربار «حاجب بزرگ»

یا «حاجب الحجاب» قرار داشت، وی زمانی که وزیر در حضور سلطان نبود فرمان‌های سلطان را به‌صورت شفاهی می‌شنید و به وزیر می‌رساند (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۸، (الف): ۲۳). تا زمان وزارت نظام الملک نفوذ و مداخله‌ی امیران در امور دربار و دیوان‌سالاری کم بود؛ اما پس از آن امیران به مداخله در این امور پرداختند. هسته مرکزی نیروهای نظامی را همین غلامان آزاد شده تشکیل می‌دادند. محافظان شخص سلطان را نیز، از سربازان ویژه برگزیده بودند که تعداد آن‌ها از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد. در منابع به این قشون ثابت، عسکر اطلاق شده است. امیران و حاکمان محلی همراه با نیروهای نظامی شان و نیز، یاوران ایلیاتی در ایام لشکرکشی به سلطان ملحق می‌شدند. از این‌رو، کل قشون او آمیزه‌ای از نیروهای اقوام و مناطق بود. قشون ثابت و نیروهای نظامی امیران به‌طور عمده از سواره نظام تشکیل می‌شد. فرمانده کل، سلطان بود، این وظیفه پس از مرگ ملک‌شاه گاهی به اتابکان واگذار می‌شد. البته این اقدام در موقع جلوس شاهزاده جوان و یا کودکان، اجتناب ناپذیر بود. نتیجه‌ی این کار، تضعیف پیوند بین سلطان و سربازان بود و آن‌ها در این صورت وفاداری خود را نه به سلطان، که به فرمانده‌ی بلافصل خود ابراز می‌داشتند (لمبتون، پیشین: ۱۴).

پس از مرگ ملک‌شاه، تعداد قشون ثابت سلاطین سلجوقی (شاید به استثنای قشون ثابت سنجر) کاهش یافت و دیگر قادر به تنفیذ قدرت حکومت مرکزی حتی بر سپاهیان مرکزی نشدند. بنداری اشاره می‌کند که پس از جلوس محمود بن محمد بر سریر قدرت، امیران هر چه بیش‌تر غیرقابل اعتماد می‌شدند. سلطان سنجر بالاجبار در بعضی مواقع دخالت کرد؛ اما نتوانست، از جاه طلبی‌های روزافزون امیران و اتابکان جلوگیری کند، چون بیش‌تر درگیر فشار متزاید قراختائیان و قدرت روزافزون خوارزمشاهیان در مرزهای شرقی بود (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۱۱۴).حاکمیت سلجوقی از نظر اداری به دو قسمت اداری تقسیم می‌شد: یک قسمت که مستقیما توسط دیوان سلطان اداره می‌شد و قسمت دیگر که به‌طور غیرمستقیم اداره می‌گشت. (همان، ۱۱۷). ناحیه‌ای که به‌طور غیرمستقیم اداره می‌شد، از نظارت مستقیم دیوان سلطان خارج بود و از آن امیران و مقطع‌داران بود. این نواحی از نظر وسعت فرق می‌کرد و بیش‌تر در اطراف مهم‌ترین شهرها متمرکز شده بودند (لمبتون، پیشین: ۲۹). از دیگر اجزای ساختار سیاسی - اداری سلجوقیان، مجموعه تشکیلات دیوانی است.

۱/۲. وزارت

متصدی منصب وزارت را «خواجه بزرگ» یا «وزیر» می‌گفتند که عالی‌ترین مقامات دولتی محسوب می‌شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶، (ب): ۲۲ - ۲۳). نظر به این‌که شخص وزیر و دیوان

وزارت، نظارت بر کلیه‌ی دیوان‌ها را برعهده داشت، این دیوان، خود دارای مناصب دیگری نیز، بود. در دیوان وزیر، مقام وکیلِ در، اهمیت قابل ملاحظه‌ای داشت که در صورت لزوم رابط بین سلطان و وزیر محسوب می‌شد، به دلیل اهمیت این منصب عموما افرادی هوش‌مند و موقع شناس را به این مقام بر می‌گزیدند. نایب و منشی، از دیگر مناصب مهم دیوان وزارت شمرده می‌شدند. دبیر و کاتب از اجزای لاینفک دیوان‌ها بودند و معمولاً امیران و سلاطین بدون تشکیلات یاد شده نمی‌توانستند، سلطنت کنند. هندوشاه نخجوانی درباره‌ی شأن وزیر طغرل سلجوقی (۴۲۹ - ۴۵۰ ه.ق)، می‌نویسد: «عمیدالملک کندری ادیب و فاضل بزرگ و عاقل و کریم بود و نفسی بزرگ و همتی بلند داشت. سلطان طغرل وزارت خویش به او داد و او بدان منصب قیامی تمام کرد و سعی‌ها نیکو کرد و روزگار وزارت او خوش ترین روزگارهای وزار بود» (نخجوانی، ۱۳۴۳: ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۰).

بنابراین، وظایف متصدی منصب وزارت اعظم در سراسر دوره‌ی سلجوقی، بنا به اقتدار و نفوذ شخصی که متصدی این مقام می‌گردید، کم یا زیاد می‌شد. دیوان وزیر در ایامی که وزیر مقتدری چون خواجه نظام الملک در رأس آن قرار داشت، کانون مهم قدرت بود. وظیفه اصلی مقام وزیر در حوزه امور مالی خلاصه می‌شد.

بر این اساس، می‌توان گفت: وزارت از مهم‌ترین مناصبی بود که در عهد سلجوقیان وجود داشت. وزیران عهد سلجوقی به ویژه وزیران سلاطین بزرگ، مهم‌ترین نقش را در تحکیم مبانی حکومتی و بسط و توسعه‌ی قدرت حاکمیت سلجوقی ایفا کرده‌اند. چنان‌چه رونق دولت طغرل، مرهون کفایت و کاردانی وزیر ایرانی او «ابونصر کندری» است. بنا به اشاره‌ی منابع بر اثر کفایت عمیدالملک در کارها و مایه‌ی علمی و ادبی و تدبیر و سیاست او بود که طغرل به سهولت توانست بر عراق عرب و دارالخلافه چیره شود و خلیفه القائم عباسی (۴۶۷ - ۳۹۱ ه. ق) و وزیران و درباریان او را بدون جنگ و خون‌ریزی مطیع خود سازد و نفوذ معنوی عمیدالملک در دربار خلیفه موجب شده بود که همه وقت اختلافات بین دو دربار به نفع طغرل فیصله یابد. (اقبال آشتیانی، پیشین، (ب): ۳۲۰)

پس از طغرل، الب ارسلان زمام امور را به دستیاری وزیر مشهور خود، «خواجه نظام الملک» به دست گرفت. وی تا اواخر سلطنت ملک‌شاه، «خواجه بزرگ» و «سید الوزراء» بود. بنابراین، می‌توان گفت: نقش و اهمیت وزیران ایرانی در تثبیت قدرت سلجوقی سبب گردید، تا وزیران پس از سلطان، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار گردند. اهمیت و جایگاه وزارت در زمان خواجه نظام الملک به اوج خود رسید. وی درصدد بود، تا روحیه‌ی سرکش نظامیان ترک را در قالب تشکیلات

اداری و دیوانی زیر نظارت درآورد. گسترش قدرت و تثبیت حکومت سلجوقیان بیش از هر چیز متاثر از وجود نظام دیوان‌سالاری قوی آن بود.

در دهه‌های آغازین دوره‌ی سلجوقیان، وزارت از اعتبار و نفوذ ویژه‌ای برخوردار بود. هر چند پس از وزارت نظام الملک، نفوذ وزارت رو به زوال نهاد و سلطان به‌طور مستقیم با رؤسای دوایر و دواوین ارتباط برقرار می‌کرد. (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۷/ ۷۰).

۲/۲. امیران سلجوقی یا اهل شمشیر

امیران و فرماندهان نظامی سلجوقیان، از آزادمردان و ممالیک تشکیل می‌شدند. آن‌ها مرکب از فرماندهان نظامی و حاکمان ولایات بودند، که مناطق وسیعی را به‌عنوان اقطاع در اختیار داشتند. آزادمردان و ممالیک اغلب اوقات از ترکان بودند که یا به اسیری گرفته شده بودند و یا خریداری شده بودند و یا این‌که فرزندان همان افراد بودند (لمبتون، پیشین: ۲۶۲). امیران به سه گروه تقسیم می‌شدند: گروهی که در دربار سلطان بودند. در میان این مناصب می‌توان از امیر آخور، آخور سالار (که وظایف او رسیدگی به اصطبل‌های سلطنتی، زین و برگان اسبان بود) جامه‌دار (محافظ اسلحه و زره سلطان) و طشت‌دار نام برد. گروه دیگر، امیران «صاحب زمین»؛ یعنی، آن‌هایی که اقطاع «دیوانی» و یا حکومت ولایتی دریافت کرده بودند و گروه سوم امیران «سیار و آواره» بودند، امیرانی که همیشه در رفت و آمد بودند و هیچ نوع دینی به کسی نداشتند. (لمبتون، ۱۳۸۵، (ب): ۳۲). پیوند زناشویی سلطان با خانواده‌های امیران موجب تقویت موقعیت آنان می‌شد. از این‌رو، امیران با زناشویی درونی در میان خودشان و با خانواده‌ی حاکم درصدد تحکیم موقعیت خود برمی‌آمدند. از زمان مرگ ملک‌شاه به بعد، قدرت و توان امیران مضاعف شد. یکی از نخستین امیرانی که درصدد تثبیت موقعیت خود برآمد مملوک اُنر بود. هنگامی که قدرت به دست امیران می‌افتاد، آن‌ها در بهره‌گیری از آن به نفع خود یا حتی علیه سلطان درنگ نمی‌کردند. (ر. ک: بنداری اصفهانی، پیشین: ۱۹)؛ اما زمانی که آن‌ها علیه یکدیگر وارد عمل می‌شدند و یا در مقابل نیروهای خارجی نظیر صلیبیون به مبارزه بر می‌خاستند، به ندرت علیه سلطان دست به‌کار می‌شدند (لمبتون، پیشین، (الف): ۲۶۷).

با گذشت زمان سلاطینی به قدرت رسیدند، که برخی خردسال بودند و از جانب خویش اراده و اختیاری نداشتند و برخی دیگر بسیار نالایق و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و امور کشوری بسیار ضعیف بودند، در نتیجه تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی حکومت، امیران محلی، سپهسالاران نظامی، اتابکان و مقطعان بودند. امیران نظامی، با دخالت در امور دیوانی و لشکری مانع ایجاد می‌کردند. از سوی دیگر، هر چه از قدرت وزیران کاسته می‌شد، بر قدرت امیران نظامی افزوده می‌گردید و به

تعبیری در تجزیه‌ی دولت سلجوقی، دیوان فدای لشکر می‌گردید. با به قدرت رسیدن بیش از حد امیران حکومتی و افتادن زمام امور به دست آنان، مشکلات عدیده‌ای بروز کرد. امیران برای رسیدن به اهداف خود، سلاطین و شاهزادگان را سپر خود قرار دادند. در واقع، امیران سلجوقی که خود را در امر تثبیت حکومت و استقرار کامل آن در ایران، دخیل می‌دانستند، خواهان توجه بیش‌تر و دریافت امتیازات بیش‌تر از سوی سلطان بودند و عدم توجه سلطان به خواسته‌های آنان موجب شد تا آن‌ها به مخالفت با سلطان بپردازند و این مخالفت‌ها در مواردی به جدایی قسمت‌های وسیع از سرزمین‌های تحت قلمرو سلجوقیان بزرگ منجر شد.

اقدام متقابل امیران نسبت به یکدیگر نیز، باعث می‌شد آن‌ها طرف یکی از شاهزادگان را بگیرند و بر بزرگی و عظمت خود بیفزایند. در میان آن‌ها اشتراک منافع وجود نداشت و به غیر از مواردی چند، حسادت موجود بین آن‌ها هرگز اجازه نمی‌داد، جز برای مدت محدودی با یکدیگر کنار آیند و هم‌کاری داشته باشند (لمبتون، پیشین، (الف): ۲۶۷ - ۲۶۹). با افزایش قدرت امیران در سال‌های پسین دوره‌ی سلجوقی و روزگار خوارزمشاهیان، در اصطلاحات هم تحولی رخ داد. قبلاً اصطلاح ملک تنها، در مورد شاهزادگان سلجوقی به‌کار می‌رفت؛ ولی بعدها به امیرانی اطلاق شد، که نیمه استقلالی به هم زده بودند. در سندی که از دیوان سنجر به‌نام تاج‌الدین ابوالفتح بن طاهر صادر شده، وی ملک نیمروز و نیز برادر نامیده شده است. او حاکم مستقلی به‌شمار می‌رفت، چنان‌که توانست، قلمرو خود را به پسرش منتقل سازد (همان، ۲۶۹).

بنابراین، می‌توان گفت: امیران نظامی با دخالت در امور دیوانی و لشکری، مانع ایجاد می‌کردند. از سوی دیگر، هر چه از قدرت وزیران کاسته می‌شد، بر قدرت امیران افزوده می‌گردید و به تعبیری در تجزیه‌ی دولت سلجوقی دیوان فدای لشکر می‌گردید.

۳/۲. منازعات نهاد وزارت و امارت در دوره سلجوقی

مطالعه‌ی تحولات عصر سلجوقی نشان‌گر غلبه عنصر ایرانی بر سایر اقوام در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و هم‌چنین اداری است. در این دوره دیوان‌سالاری با تحولات اساسی رو به‌رو شد، به‌طوری‌که از نظر پیش‌رفت به اوج خود رسید. بسیاری از مورخان، پیش‌رفت‌های حوزه دیوان‌سالاری در این دوره را به برخی از وزیران ایرانی به‌ویژه نظام الملک وزیر نخستین آلب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی نسبت می‌دهند (لمبتون، پیشین، (ب): ۱۲ - ۱۳). لیکن باید خاطر نشان ساخت که سلاطین سلجوقی نیز، مردان کارآمدی بودند. بدین سان تحت حکومت آنان تشکیلات اداری از ثبات و کارآمدی لازم برخوردار شد. در این دوره یک دبیر، تمام رده‌های پایین‌تر از وزارت را طی کرده و مراتب پایین‌تر را دیده و در مراتب مختلف خدمت کرده بودند و

گمان می‌رود که اکثر آن‌ها قبل از این‌که وزیر شوند، مستوفی بوده‌اند (کلوزنر، ۱۳۸۹، (ب): ۶۰). لمبتون نیز، می‌نویسد: «معمولاً چنان بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت می‌رسید. بعضی از آن‌ها قبل از رسیدن به مقام وزارت، مقام مستوفی، عارض الجیش و یا طغرایی داشتند. برخی هم پس از طی مراتب دیوانی در ایالات و یا دیوان یکی از امیران و یا شاهزادگان سلجوقی، وارد دیوان اعلا[1] می‌شدند» (لمبتون، پیشین، (ب): ۷۲).

۳. تشکیلات نهاد وزارت و نهاد امارت خوارزمشاهیان

۳/۱. وزارت یا خواجه جهان

سلاطین و خلفا برای اداره‌ی متصرفات وسیع خویش و انجام امور حکومتی، نظامی و اداره‌ی جامعه نیاز به دست‌یاران و معاونانی داشتند، به‌خصوص که اگر شرکت سلطان در امور سیاسی محدود بود و یا اداره‌ی امور دولت را فرا نگرفته بود، نقش وزیر لایق و مجرب بسیار حایز اهمیت می‌گردید. بنابراین، مهم‌ترین مشاغل کشوری، پس از خلفا و سلاطین بر عهده‌ی متصدیان دیوان وزارت بود و سایر سازمان‌ها و رییسان آن‌ها تابع این دیوان بودند. در زمان خوارزمشاهیان نیز، مانند سایر سلسله‌ها این مقام وجود داشت. در این دوره، به وزیر یا شخص دوم مملکت، خواجه جهان می‌گفتند. البته گاه پیش می‌آمد که شخصی تصدی این مقام را داشت بدون این‌که اصطلاح وزیر برای وی به کار برود به‌طور مثال در زمان سلطان جلال‌الدین منکبرنی، با آن‌که شرف الملک فخرالدین علی جندی وظایف وزیر را بر عهده داشت، سلطان جلال‌الدین، وی را شرف الملک خطاب می‌کرد (نسوی، ۱۳۶۵: ۱۳۷). بهاءالدین محمد بغدادی، که از دبیران سلطان تکش است، در کتاب التوسل الی الترسل درباره‌ی اهمیت منصب وزارت، چنین می‌نویسد: «چون از راه قیاس شناخته‌ایم و به تجربت معلوم کرده که قواعد جهان‌داری و استحکام دعایم کامکاری به منصب وزارت مفوض و موکد است و بیش‌تر کارهای معظم از کمال کفایت و فور هدایت ایشان، چه که مصالح مملکت بی‌جریان قلم ایشان قرار نگیرد و مصابیح دولت بی‌اقتباس رأی روشن ایشان، روشن نگردد و دستکاری تیغ را دست‌یاری قلم از لوازم است» (بغدادی، ۱۳۸۵: ۷). مقام وزارت و سایر مشاغل دولتی مخصوص طبقه‌ی خاصی نبود، بلکه تمام افرادی که لیاقت و استعداد داشتند می‌توانستند به کارهای دولتی اشتغال ورزند و تا مقام

---

۱. دیوان اعلا همه‌ی امور اداری را زیر پوشش داشت؛ اما عمدتا به سه وظیفه می‌پرداخت: صدور گواهی‌نامه‌ها و فرمان‌ها، رسیدگی به امور مالی، و اداره‌ی دادگستری (غیر از دعاوی احوال شخصیه که زیر نظر دادگاه‌های شرعی قرار داشت). دو وظیفه نخست، در حیطه کار وزیر بود؛ ولی وظیفه‌ی سوم تا حد زیادی به صاحب منصبان نظامی واگذار شده بود نه به وزیر؛ زیرا وی قدرت لازم را برای اجرای احکام [قضایی] نداشت (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۳۹ ـ ۴۰، ۷۶).

وزارت پیش بروند، البته این‌گونه معمول بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت برسد. مقام وزارت به واسطه اهمیتی‌که داشت، می‌توانست، در خانواده‌ای به‌صورت موروثی باقی بماند. در دولت خوارزمشاهیان نیز مانند سایر سلسله‌ها به وزارت موروثی بر می‌خوریم. به‌طور مثال نظام الملک محمد بن مسعود هروی (وزیر سلطان محمد خوارزمشاه) پسر وزیر سلطان تکش است (منشی کرمانی، ۱۳۶۴: ۹۵).

در حکومت خوارزمشاهیان، سلاطین خوارزمشاهی برای فرزندان خویش (که به‌عنوان حاکم به نواحی مختلف کشور گسیل می‌داشتند) نیز، افرادی را به‌عنوان وزیر انتخاب کرده و همراه آنان به آن ناحیه می‌فرستادند. چنان‌که سلطان محمد خوارزمشاه که سرزمین‌های غزنه و بامیان، بست و زمین داور، را به پسر خود جلال‌الدین واگذار کرده بود، شمس‌الدین شهاب الدین آلب را به‌عنوان وزیر او معین کرد (نسوی، پیشین: ۳۸). آن‌چه به‌خصوص در این دوره در مورد انتخاب وزیر نمود عینی‌تری داشت، دخالت امیران سپاه و نیز، شخص ترکان خاتون است. این دخالت بدان حد بود، که ترکان خاتون، سلطان را واداشت، تا وزارت محمد بن صالح را که از غلام‌زادگان وی بود، بپذیرد و حتی بعد از عزل وی توسط سلطان، ترکان خاتون با استقبال تمام او را پذیرا شد و محمد بن صالح در دربار اختصاصی ترکان خاتون سمت وزارت یافت (همان، ۴۵ ـ ۴۸).

۲/۳. امیران خوارزمشاهی یا اهل شمشیر

سپاه در حاکمیت ترک، اعم از غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی از اهمیت ویژه و بالایی برخورداراست. حاکمان ترک، پس از کسب مشروعیت مذهبی با دریافت لوا و منشور از خلیفه عباسی، با قدرت نظامی و گسترش فتوحات و به اختیار درآوردن سرزمین‌های جدید درصدد کسب مشروعیت نظامی بودند، بنابراین، در دوره‌های مذکور دیوان جیش (عرض) که در رأس آن عارض لشکر قرار داشت، از اهمیت بسزایی برخوردار است. عارض لشکر پس از سلطان، ریاست قوای نظامی را بر عهده داشت. وظایف عارض لشکر تامین افراد و تهیه‌ی آمار تعداد افراد و اموال و تهیه‌ی جیره و مواجب و علوفه سپاه و تهیه‌ی تجهیزات و تسلیحات جنگی بوده است (خلعت‌بری، شرفی، ۱۳۸۱: ۱۲۹؛ شیخ نوری، خسروبیگی، ۱۳۸۳: ۳۸).

با توجه به ساختار نظامی امپراتوری خوارزمشاهی، سپاه رکن اساسی امپراتوری محسوب می‌گردید. سپاه خوارزمشاهیان در اوج قدرت حداقل از ۱۷۰ هزار نفر تشکیل شده بود (راوندی، ۱۳۶۳: ۳۸۵). سلطان محمد خوارزمشاه به‌اتکای همین سپاه توانست دامنه‌ی متصرفات خود را توسعه بخشد، سپاهیانی را که سلطان محمد فرماندهی آنان را برعهده گرفته بود، پدرش تکش ترتیب داده بود (بارتولد، ۱۳۵۲، (الف)، ۲: ۷۳۰). در حقیقت، این سلطان تکش و همسرش،

ترکان خاتون بودند، که توانستند، سپاهیان را به قدرتی بزرگ مبدل سازند. تشکیلات این سپاه و نیروی عظیم آن و نیز حفظ و نگه‌داری سپاه و جلوگیری از کاهش توان رزمی آن، نتیجه‌ی اهتمام ترکان خاتون در دوره‌ی سلطان تکش و سلطان محمد است. ترکان خاتون هر یک از هم‌نژادان خود را که به خوارزم می‌آمدند، وارد سپاه می‌کرد و با این کار بر نیروی تازه‌ی سپاه می‌افزود. امیران سپاه غالبا از خویشان او بودند و ارکان فرماندهی سپاه در اطراف شخص او متمرکز شده بود (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۲۳). هم‌نژادان ترکان خاتون، ترکانی بودند که جوینی آنان را ترکان قنقلی[۱] می‌خواند. وی قنقلیان را به دور از رأفت معرفی می‌کند و ظلم این گروه را موجب نارضایتی مردم از سلطان محمد خوارزم‌شاه می‌داند (جوینی، ۱۳۷۵، ۲: ۱۹۸). هم‌چنین ساختار سپاه خوارزم‌شاهیان مرکب از اقوام قنقلی، یمکی، اورانی و قبچاقی بوده است (نسوی، پیشین: ۸۵، ۶۴ - ۶۲؛ جوینی ۱۳۶۷، ۱: ۹۵، ۲: ۱۹۶، ۷۴، ۳۵). علاوه بر این، سلطان محمد ناگزیر از پذیرفتن این لشکریان ترک و مزدور بود. مزدوران عمده‌ترین بخش نیروی جنگی وی بودند. سلطان برای حکومت بر رعایای امپراتوری خود و جلوگیری از هرج و مرج، نیازمند این لشکر است. او می‌بایست از نظر حفظ منافع خویش آنان را بر عناصر غیرنظامی ترجیح می‌داد (بارتولد، پیشین، (الف)، ۲: ۷۸۴). گذشته از این سپاهیان مزدور، در سپاه خوارزم‌شاه نیروهای «حشر» یا لشکریان نامنظم نیز وجود داشته است. این مطلب را از روایت‌های ابن اثیر در شرح رویدادهای سال ۶۰۰ ه.ق، می‌توان یافت. وی می‌نویسد: زمانی که خوارزم‌شاه از محاصره‌ی هرات به خوارزم بازگشت، لشکریان خویش را مرخص کرد و آن‌چه علوفه برای چارپایان خود فراهم آورده بود، همه را سوزاند و بدین گونه شمار افراد خود را کاهش داد و باروبنه خود را سبک کرد و پس از آن با سپاهیان زبده به خوارزم تاخت تا زودتر از شهاب‌الدین غوری به خوارزم برسد (ابن اثیر، پیشین: ۲۵۵). بین سطوح عالی نظامیان نوعی رقابت توأم با تعارض وجود داشت. دامنه‌ی علل این تعارض بسیار گسترده است و از نگرشی تا تعارض ناشی از شخصیت خود بزرگ بینانه با محوریت منافع شخصی و ترکیب جمعیتی در نوسان است (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۱۹). نمونه‌ی برجسته‌ی این تعارضات که تأثیر فراوانی بر روند نبرد با مغولان گذاشت، اختلاف بین امین‌الملک، دایی سلطان جلال‌الدین با اعظم‌الملک و سیف‌الدین اغراق[۲] و مظفر ملک از فرماندهان ترک خلجی سپاه جلالی بر سر غنایم است. بر اساس روایت نسوی و جوینی این اختلاف بر سر یک اسب

---

۱. ترکان قَنقلی یا قوم قَنقلی قومی از ترکان دشت قبچاق (واقع در ترکستان امروزی) بودند. ترکان خاتون (مادر محمد خوارزم‌شاه) از ترکان قنقلی بود (ر. ک: همدانی، ۱۳۷۳، ۱: ۵۲؛ همو، ۲۰۵٤، ۳؛ قفس اوغلی، ۱۳٦۷: ٤۹؛ وطواط، ۱۳۳۸: ۷۲).

۲. سیف‌الدین اغراق از امیران ترک سلطان جلال‌الدین منکبرنی خوارزم‌شاهی بود (جوینی، ۱۳۷۵، ۱: ۱۰٦، ۱۰۹).

تاتاری رخ داد و به جدایی خلجی‌ها از سپاه سلطان انجامید که بلافاصله خلجی‌ها توسط چنگیز نابود شدند و سلطان متواری گردید (نسوی، پیشین: ۲: ۱۹۷ – ۱۹۲). این ماجرا نمونه‌ی کوچکی از تعارض ساختاری است که چگونه سپهسالاران علی‌رغم گرد آمدن در زیر بیرق جلالی با کوچک‌ترین مسایل از هم دوری و دشمنی می‌کردند (حسن‌زاده، پیشین: ۱۲۱).

سلطان تکش و محمد بر این باور بودند؛ که با جذب عناصر قبیله‌ای ترک در ساختار قدرت، توان کنترل و نظارت بر آن‌ها را خواهند یافت. ترکان قنقلی با توجه به جایگاه قبیله‌ای و خویشاوندی با ترکان خاتون، احساس نوعی یکی بودن با سلطنت داشتند. به‌عبارت دیگر، آن‌ها خود را تنها، وفاداران سلطنت نمی‌دانستند، بلکه خود را شریک سلطنت نیز می‌دیدند. در حالی که غلام سپهسالاران یا سپاهیان دیگر نگرش خادم و مخدومی به خود و سلطنت داشتند و برای بقا و تداوم قدرت شان به هم‌گرایی با سلطنت ادامه می‌دادند. منافع این گروه در گرو خدمت به سلطان بود (همان، ۱۲۵).

بنابراین، می‌توان گفت: گستره، دامنه و شدت تعارض بین نهاد امارت و سلطنت در دوره‌ی خوارزم‌شاهیان به عواملی چون توان‌مندی‌های اقتصادی و انسانی، سابقه‌ی حکومت مستقل یا نیمه مستقل در ولایت، دوری و نزدیکی به مرکز، وجود عوامل طبیعی مانند کوهستانی یا جنگلی بودن، محصور شدن در بیابان‌های خشک، سیاست حکومت مرکزی در قبال ولایات به ویژه سیاست‌های مالی، روحیه‌ی فزون طلبی و استقلال جویانه‌ی حکمران، گرفتاری مرکز به بحران‌های سیاسی یا جنگ و غیره بستگی داشت. هم‌چنین نهاد امارت تعارض مرکز و ولایت خود را در قالب شورش‌ها، استقلال خواهی و برانداختن نام سلطان از خطبه و سکه ولایت نشان می‌داد.

۳٫۳. منازعات نهاد وزارت و امارت در دوره‌ی خوارزم‌شاهیان

بنیان نظامی حکومت خوارزم‌شاهیان علاوه بر سپاهیان خوارزم، بر غلامان ترک و یا سربازان مزدور و نیز گروه‌های قبیله‌ای هم‌پیمان شکل گرفته بود. خوارزم‌شاهیان خود خاستگاه غلامی و نظامی داشتند و حکومت آنان در خوارزم، به‌دنبال استمرار یک دوره حکومت غلامان ترک در خوارزم بود (خسروبیگی، ۱۳۸۶: ۸۵ – ۸۳). هرچند در دوره‌ی خوارزم‌شاهیان ساختار سپاه از دیوان جدا بود، در رأس دیوان وزیر و در رأس سپاه سپهسالار یا خان قرار داشت؛ اما این دو در رأس هرم؛ یعنی، سلطان به هم می‌رسیدند و موجب تداخل و درهم تنیدگی ساختارهای دوگانه می‌شدند. از آن‌جایی که استقلال آن‌ها مرهون اراده‌ی سلطانی بود، گاهی سلطان آگاهانه یا غیرآگاهانه به تداخل وظیفه‌ای و عمل‌کردی آن‌ها دستور می‌داد و درهم تنیدگی ناشی از این

تداخل‌های ساختاری تعارض ایجاد می‌کرد؛ اما شدت، گستره و نوع تعارض به میزان درهم تنیدگی یا تداخل از یک‌سو، شخصیت، درایت و آگاهی و مدیریت سلطان از سوی دیگر، بستگی داشت. آن‌چه آشکار است این‌که با افزایش تداخل ساختاری، تعارض نیز، روند فزاینده‌ای به خود می‌گرفت و بر عکس، استقلال هر یک از این ساختارها به کاهش تعارض می‌انجامید (حسن‌زاده، پیشین: ۱۱۸).

یکی از اجزای ساختاری که تداخل امور را افزایش می‌داد، شورای جنگ بود که وزیر، سپهسالار، رییس دیوان انشا، حاجب و عارض، عضو آن بودند و به اصطلاح شورای جنگ محل گرد آمدن «اهل تدبیر» و «اهل شمشیر» بود. گاهی ریاست این شورا از سوی سلطان به وزیر واگذار می‌شد؛ زیرا اعتقاد بر این بود که تصمیم‌گیری درباره‌ی اعلان جنگ یا پایان آن، یافتن راه برون رفت از بحران، بیش از آن‌که متعلق به «اهل شمشیر»باشد، از وظایف «اهل قلم یا تدبیر» است. نظامیان مجریان تصمیمات شورا بودند که ساختار آن، آشکارا به نفع دیوانیان بود. در فرآیند تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرا، نظامیان تنها مرحله‌ی اجرا را برعهده داشتند؛ اما در عمل، گستره‌ی مداخله‌ی شان بسیار فراخ‌تر از عرصه‌ی نظر و قانون بود، البته گاهی در مرحله‌ی اجرا نیز، عنصر دیوانی دخالت داشت و نقش مهمی ایفا می‌کرد. هرگاه وزیر در رأس فرماندهی جنگ قرار می‌گرفت او به‌عنوان نایب فرمانده‌ی کل سپاه (سلطان) عمل می‌کرد و سایر فرماندهان نظامی تابع اوامر او بودند. گاهی وزیران دارای تخصص و تجربه‌ی نظامی بودند. چیرگی دیوانیان بر عرصه‌ی نظامی چندان خوشایند سپاهیان و سپهسالاران نبود و این امر به تداخل وظایف و به تبع آن تعارض می‌انجامید (حسن‌زاده، پیشین: ۱۱۸ - ۱۱۹). از موارد برجسته‌ی تعارض ناشی از تداخل وظایف نهادی می‌توان به اختلاف امیران نظامی با شرف‌الملک، وزیر سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه اشاره کرد (نسوی، پیشین: ۱۱۸).

۴. منازعات نهاد وزارت و امارت در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان

درگیری میان اهل قلم (نهاد وزارت) و اهل شمشیر (نهاد امارت) مسأله‌ای است که در ادوار تاریخی دیده می‌شود. هر کدام از این دو گروه به دنبال آن بوده‌اند که پایه‌های قدرت خود را مستحکم و رقیب خود را ضعیف نمایند. نهاد امارت و وزارت از مهم‌ترین ارکان حکومت‌ها بودند که در دوره‌های تاریخی دچار تغییر و تحول شدند. نهاد امارت که ابتدا قدرت سازی می‌کند در ادامه‌ی تشکیل حکومت، به دنبال تحکیم موقعیت و قدرت در زمینه‌های دیگر است. نهاد وزارت نیز از ارکان مهم قدرت سیاسی و نظام اداری در تاریخ ایران بعد از اسلام است که همواره برای تضمین بقای خود تلاش می‌کند. دست‌یابی به قدرت و ثروت توسط وزیران، موجب کشاکش‌های

بسیاری میان این دو طبقه می‌شد. طبقه‌ی وزارت از میان ایرانیان و امارت از میان ترکان بود و همین اختلاف تبار نیز، موجب افزایش تقابلات میان این دو طبقه می‌شد. رقابت میان این دو نهاد، خود یکی از عوامل اصلی ضعف و انقراض حاکمیت‌ها بوده و در طرف مقابل، هم‌گرایی این دو نهاد، در تداوم نهاد حکومت‌ها و بهبود وضعیت جامعه نقش داشته است. در واقع، تعاملات و تقابلات امارت و وزارت، نه تنها بر آن دو نهاد تاثیرگذار بوده است، بلکه جامعه‌ی ایرانی را نیز، دست‌خوش تغییر و تحولات کرده است (منصوری، ۱۳۹۴: ۲). برتری طبقات لشکری و گرایش گریز از مرکز در عرصه سیاسی و اقتصادی که از روحیه‌ی نظم ناپذیری ایلات ناشی می‌شد، در قالب تضاد شمشیر و قلم یا رقابت درگاه و دیوان در دوران حکومت‌های سلجوقی و خوارزم‌شاهی نیز وجود داشت (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰).

در دوره‌ی سلجوقی‌ها به‌ویژه در دوران اقتدار آن‌ها، نظر به گستردگی قلمرو، رشد و اعتلای شهرنشینی، هم‌نوایی بیش‌تر سیاست و دیانت و سلطنت و خلافت در قالب اندیشه‌های فقهی و ایران شهری، تن دادن به برتری عملی دیوان‌سالاری ایرانی، نیازمندی به اندیشه پردازان مسلمان برای توجیه وضعیت آن‌ها در برابر خلفا و مسایلی از این قبیل، چندان فرصتی برای مقابله اهل شمشیر و اهل قلم به‌وجود نیامد، با این حال مطالبی از اندرزنامه خواجه، حکایت از این دارد، که مهار گرایش‌های افزون طلبانه ترکمانان چندان هم آسان نبوده است (رضوی، ۱۳۹۶: ۱۴ - ۱۵). در دوران پس از سلجوقی‌های بزرگ، زمینه‌های خودسری اشرافیت نظامی تا آن‌جا است که، می‌توان یکی از علل اساسی زوال دو سلسله یاد شده را ضعف دیوان‌سالاری و ماهیت نظامی حکومت آن‌ها دانست. یکی از حساس‌ترین مسایل وزیر، حفظ رابطه‌ی حسنه‌اش با امیران است؛ چون مشغله‌ی رسمی او باعث می‌شد با امیران درگیر شود. دوستی او با امیران، سوءظن سلطان و دشمنی آن‌هایی را که از این دوستی محروم بودند، بر می‌انگیخت.

خواجه نظام الملک در دوره‌ی سلطان ملک‌شاه از نفوذ بالایی در امور دیوان‌سالاری برخوردار بوده و مانع از دخالت امیران در امور اداری و دیوان‌سالاری می‌شده است (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۱۰۹) وی با سیستم خانواده سالاری که ایجاد کرده بود، در رأس اکثر امور کشوری و اداری، افراد خاندان و غلامان خود را قرار داده بود (یوسفی‌فر، ۱۳۹۲: ۶۴۸ - ۶۴۷). پس به نظر می‌رسد علت دشمنی امیران با نظام الملک نیز، همین مورد بوده است. در مقابل، امیران نیز، از هر فرصتی برای کاهش قدرت و نفوذ خواجه در امور حکومت استفاده می‌کردند. به‌عنوان نمونه ساوتکین از به هم خوردن روابط بین سلطان ملک‌شاه و خواجه نظام‌الملک استفاده کرده و تاج‌الملک ابوالغنایم را که از دیوانیان کاردان و با کفایت فارس بود و مدتی نیز به وی خدمت کرده

بود، به ملک‌شاه معرفی کرد (بنداری اصفهانی، پیشین: ۷۰؛ منشی کرمانی، پیشین: ۵۰ – ۵۱). بنابر روایت بنداری: «سلطان، تاج‌الملک را بپذیرفت و وزارت فرزندانش، را به وی داد. خزینه‌ی خود را در اختیار او گذاشت و کارهای خانه‌ها و امور حرمش را به وی راجع ساخت. در برخی ولایت‌ها نیز، کار لشکریان را به وی واگذار کرد. با تمام این کارها دیوان طغرا و انشا را نیز به وی تفویض فرمود» (بنداری اصفهانی، پیشین: ۷۰ – ۷۱). بنابراین، امیران با وارد کردن افراد تحت حمایت خود به تشکیلات دیوان‌سالاری در پی بسط و گسترش نفوذ خود در این نظام بوده‌اند، تا علاوه بر امور لشکری، امور کشوری را نیز، در دست گیرند و بدین ترتیب بیش از پیش بر قدرت خود بی‌فزایند. هم‌چنین امیران از این طریق نیز می‌توانستند از نظارت نهاد وزارت بر اقطاعات خود بکاهند. افزون بر این، نظام‌الملک در نامه‌ای به پسر خود فخرالملک، به او توصیه می‌کند که امیران لشکر را عزیز و محترم دارد. تا زمان مرگ نظام‌الملک نفوذ وزیران بیش‌تر از نفوذ امیران بود؛ ولی پس از مرگ او، آن‌ها به‌تدریج دیوان‌سالاری را تحت نفوذ خود درآوردند. هیچ‌کدام از وزیران پس از مرگ نظام‌الملک، نتوانستند نظارت و نفوذ خود را بر امیران و آن‌هایی که درصدد کسب مقاصد بی‌پایان خود بودند، اعمال کند. از نخستین نمونه‌ها: مجدالملک براوستانی قمی است که دشمنی امیران را برانگیخت، چون در ایامی که مقام مستوفی برکیارق را داشت بر آن‌ها تنگ گرفته بود. هنگامی که امیر اُنر در سال ۴۹۲ ه. ق، علیه برکیارق شورید، به این شرط حاضر شد تسلیم شود که مجدالملک را به او واگذار کنند. هرچند قبل از این‌که اقدامی در این زمینه صورت گیرد، اُنر به قتل رسید (راوندی، پیشین: ۱۴۵ – ۱۴۴؛ بنداری اصفهانی، پیشین: ۹۹ – ۹۸؛ ابن اثیر، پیشین، ۱۷: ۲۶۵ – ۲۶۱). در همان سال، تعدادی از امیران منتفذ از سلطان خواستند، تا مجدالملک را به‌دست آن‌ها بسپارد. برکیارق از این کار تن زد؛ ولی امیران شورشی وارد سرا پرده‌ی سلطان شدند و مجدالملک را کارد زده و به قتل رسانیدند. درگزینی توانست در اواخر سلطنت محمود با امیران کنار بیاید و آن‌هم در نتیجه‌ی ظلم و تجاوزی بود که به امیران و اکثر اشراف از کشوری گرفته تا لشکری روا شده بود. عمادالدین ابوالبرکات وزیر سلطان مسعود که از وابستگان درگزینی بود، از کارهای خلاف قانون امیران جلوگیری کرد و راه آنان را مسدود ساخت و بدین وسیله به حکومت آبرویی بخشید و حتی به‌طور موقت هم که شده بر نفوذ روزافزون امیران نظارت داشته باشند. (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۱۱۲).

از زمان سلطان مسعود بن محمد به بعد، امیران مقتدری وجود داشتند که دست نشاندگان خود را به وزارت بر می‌کشیدند و همین مسأله یکی دیگر از علل تباهی این مقام بود. بوزابه که یکی از امیران مقتدر امپراتوری سلجوقی است در سال ۵۴۰ ه. ق، توانست وزیر خود تاج الملک

بن دارست[۱] را به وزارت مسعود بگمارد. بنابر روایت ابن اثیر، او از کار برکنار شد؛ چون خدمت سلطان را بر خدمت به «بوزابه» ترجیح داد (ابن اثیر، پیشین، ۱۱: ۷۷).

در دوره‌ی سلجوقیان در مواقعی که نزاع‌ها و دسته بندی‌ها در بین امیران وجود داشت، سلطان فرصت می‌یافت، قدرت خود را تثبیت سازد و مامورانی را که امیران نصب کرده بودند، برکنار و با انتخاب خود وزیری نصب کند. در باره حاکمیت خوارزمشاهیان نیز باید اشاره کرد که آن‌چه مسلم است، خوارزمشاهیان به دلیل اشتغالات پردامنه‌ی نظامی در این دوره، در زمان حاکمیت آتسز، تکش، سلطان محمد و جلال‌الدین خوارزمشاه، آنان را از تقویت نظام دیوان‌سالاری قلمرو خویش بر خلاف دولت سلجوقی‌ها بازداشت و موجب تضعیف سریع قدرت آنان شد و در نهایت در فروپاشی این قدرت تاثیر فراوان گذارد. شاید بتوان دلیل اصلی توجه و اتکای بیش از اندازه‌ی سلاطین خوارزمشاهی به امور نظامی و بی‌توجهی به امور اداری را نیاز آنان به‌توانایی نظامی برای توسعه‌ی قلمرو و برخورد با دشمنان دانست (خلعت‌بری و شرفی، ۱۳۸۰: ۱۲۷). در واقع، منصب وزیر در دوره‌ی خوارزمشاهیان نسبت به دوره‌ی قبل تا حدود زیادی تنزل یافت و وزیر از اقتدار لازم و احیانا حمایت سلطان نیز برخوردار نبوده است. علاوه بر این، خوارزمشاهیان برای ایالات نیز وزیرانی را تعیین می‌کردند، که این وظیفه بر عهده سلطان خوارزمی بود (ر. ک: نسوی، پیشین: ۳۵، ۳۷، ۱۳۴، ۲۲۵؛ بارتولد، ۱۳۶۶، ۲: ۷۸۵). در دوره‌ی خوارزمشاهیان با توجه به این‌که این حکومت چه از لحاظ اداری و چه از لحاظ سیاسی، از هماهنگی و یگانگی لازم برخوردار نبود، افرادی که در رأس امور قرار داشتند، عموما افراد نالایقی بودند، که بیش‌تر به فکر تامین منافع خود بوده‌اند مانند ناصرالدین محمد بن صالح، وزیر سلطان محمد خوارزمشاه که به خواسته ترکان خاتون وی را به وزارت گماشته بود؛ اما در این زمان تحولی در منصب وزارت رخ داد، بدین ترتیب که سلطان محمد پس از خلع وزیرش ناصرالدین محمد بن صالح، وظایف وزیر را به یک گروه شش نفره مرکب از شش تن وکیل دربار واگذار کرد، که به اتفاق آرا، در مورد امور تصمیم می‌گرفتند (نسوی، ۱۳۶۵: ۴۸). وزیران در این دوره همانند دوره سلجوقی از قدرت و نفوذ زیادی مانند دوره‌های پیشین برخوردار نبودند و تنها در حد و اندازه‌های یک منشی و دبیر باقی ماندند. به طوری که با توجه به شرح حال جلال‌الدین خوارزمشاه در کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی که نویسنده خود، منشی جلال‌الدین خوارزمشاه بوده است، می‌توان به اوضاع و احوال بیمار دیوان‌سالاری دوره‌ی خوارزمشاهیان پی برد (همان، ۱۲۸). دیوان‌سالاری

---

۱. ابوالغنایم مرزبان پسر خسرو فیروز معروف به تاج‌الملک فارسی و ابن دارِست از وزیران دوران سلجوقیان بود (بنداری، ۱۳۵۶: ۵۸).

اگر قدرت و تمرکز لازم را داشت، می‌توانست بـه قـدرت و نجـات حاکمیـت خوارزم‌شـاهیان کمـک شایانی نمایند. بنابراین، از دلایل این ضعف می‌توان به قدرت امیران در این دوره اشاره کرد که ایـن قدرت موجب ضعف دیوان‌سالاری وزیران گردید. وزیرانی هم که وجود داشتند افرادی فاسد بودنـد و تلاش چشم‌گیری برای ارتقای خود در آن اوضـاع و احـوال ارایـه نکردنـد (ابـن اثیـر، ۱۳۶۸، ۸: ۴۲۳). امیران هم در دوره‌ی سلجوقیان و هم خوارزم‌شـاهیان هرگـز حاضـر نبودنـد، تحـت تسـلط دیوان‌سالاران قرار گیرند و هر وزیری را که سعی داشت آنان را تحت نفوذ خـود درآورد بـه نـوعی از سر راه بر می داشتند (راوندی، پیشین: ۱۴۵ – ۱۴۶). بر این اساس، یک وزیـر شایسـته بـه خـاطر ماهیت نظـامی دولت‌هـای سـلجوقیان و خوارزم‌شـاهیان همیشـه در مظـان بی‌اعتمـادی و نفـرت امیران قرار داشت که به او به دیده‌ی خطر نسبت به جاه طلبی‌های شان می‌نگریسـتند. هم‌چنـین موفقیت یا شکست حکومت مرکزی در این دو دوره، به سرنوشت دیوان‌بیگی بستگی داشت و ایـن هم به نوبه‌ی خود تا حد زیادی به وزیر که در رأس آن، جـای داشـت مربـوط بـود چنان‌چـه هرگـاه وزیر لایق در رأس امور قرار داشت دستگاه حکومتی خوب کار می‌کرد و هر گاه ضعیف بـود قـدرت به دست اعضای مسلط بر مقامات دیوانی از جمله امیران می‌افتاد و یا از خود قلمرو دیوان‌سـالاری متمرکز خارج می‌شد. بدین سان مداخله روز افزون امیران در امور دیوانی و به‌مخصوص، دشـمنی آنان با وزیران موجب سلب قدرت وزیران از تشکیلات کشوری و لشکری می‌شد.

نتیجه‌گیری

در دوره‌ی سلجوقیان و خوارزمشاهیان عنوان امیر منحصر به فرماندهان نظامی شد، آنان به عنوان یکی از ارکان اصلی حکومت در ساختار قدرت این دولت‌ها نقش داشته و به تدریج با استفاده از شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و هم‌چنین سیاست‌هایی که برخی از سلاطین آن‌ها در پیش گرفتند، مانند واگذاری اقطاع و به‌کارگیری نهاد اتابکی بر قدرت خود افزوده و علاوه بر امور لشکری به امور کشوری نیز وارد شده و صاحب قدرت و نفوذ زیاد و بالایی شدند. با افزایش قدرت نهاد امارت در سال‌های پسین دوره‌ی سلجوقی‌ها و روزگار خوارزمشاهیان، در اصطلاحات هم تحولی رخ داد. به‌طوری که قبلاً اصطلاح ملک تنها در مورد شاهزادگان سلجوقی به‌کار می‌رفت؛ ولی بعدها به امیرانی اطلاق شد، که نیمه استقلالی به‌هم زده بودند. در این دوران امیران نظامی با دخالت در امور دیوانی و لشکری، مانع ایجاد می‌کردند. هر چه از قدرت وزیران کاسته می‌شد، بر قدرت امیران افزوده می‌گردید و به تعبیری در تجزیه‌ی دولت‌ها دیوان فدای لشکر می‌گردید.

با به قدرت رسیدن بیش از حد امیران حکومتی و افتادن زمام امور به دست آنان، مشکلات عدیده‌ای بروز می‌کرد. امیران برای رسیدن به اهداف جاه طلبانه بیش از حد خود، سلاطین و شاهزادگان را سپر خود قرار دادند. آنان برای رسیدن به این مهم دست به هر کاری می‌زدند، تا نظر سلطان را به خود جلب نمایند. نهاد امارت که خود را در امر تثبیت حکومت و استقرار کامل آن در ایران دخیل می‌دانست، خواهان توجه بیش‌تر و دریافت امتیازات بیش‌تر از سوی سلطان بود و عدم توجه سلطان به‌خواسته‌های آنان موجب می‌شد تا آن‌ها با سلطان مخالفت نمایند. زمانی که حکومت مرکزی برای حل مشکل پرداخت مواجب نظامیان از روش واگذاری اراضی به‌عنوان اقطاع استفاده کرد، نقش سیاسی امیران و غلامان نظامی نیز، در ساختار حکومت گسترده‌تر می‌شد. به‌طوری که تا اواسط دوره‌ی ملک‌شاه که حکومت مرکزی و دیوان‌سالاری قدرت‌مند بود و نظارت نسبی بر امور اقطاعات وجود داشت، امیران اقطاع‌دار نیز، مطیع حکومت مرکزی بودند و این در تمرکز امور حکومت مؤثر بوده است؛ اما به زودی با بروز تضاد و اختلاف میان سلطان و دیوان‌سالاری، امیران فرصت را غنیمت شمرده و علاوه بر این‌که سعی کردند خود را از زیر نفوذ دیوان‌سالاری خارج نمایند، با وارد کردن افراد تحت حمایت خود در این تشکیلات درصدد تسلط بر آن برآمدند و مسلما دخالت‌های امیران که - اهل زور و شمشیر بودند - موجب آشفتگی امور دیوان‌سالاری در این دوران شد.

هم‌چنین امیران با حذف وزیرانی لایق که مانع جاه طلبی‌های آنان می‌شدند، بر ضعف

دیوان‌سالاری افزوده و از سوی دیگر، با تمرکز درآمد اراضی در دست خود که ظاهرا در مواردی نیز مازاد آن را به حکومت مرکزی نمی‌فرستادند، دیوان‌سالاری و سلاطین را از یکی از منابع اصلی درآمد مالی خود محروم کردند. در نتیجه سلاطین ضعیف حکومت سلجوقیان و خوارزم‌شاهیان که از نظر مالی قدرت تشکیل سپاه گسترده را نداشتند به ارتش امیران متکی شده و این موجب ضعف قدرت سلطان در مقابل امیران شد، تا جایی که حتی در مواردی بر ضد سلطان شورش می‌کردند. در دوره‌ی ضعف حاکمان خوارزم‌شاهی و سلجوقی امیران از ضعف حکومت مرکزی و دیوان‌سالاری استفاده کرده و بر تمایلات گریز از مرکز خود افزوده و در نتیجه در تجزیه‌ی حکومت موثر واقع شدند با توجه به گستردگی قلمرو دو حکومت سلجوقیان و خوارزم‌شاهیان و مشکلاتی که در اداره و نظارت بر مناطق مختلف آن وجود داشت، بروز مشکلات و اجحافات اجتماعی و اقتصادی، دور از انتظار نبود. در این بین، برخی از امیران که توسط حکومت مرکزی بر رأس امور مناطق گمارده می‌شدند، از موقعیت خود سوی استفاده کرده و برای تامین منافع مالی خود به مصادره‌ی اموال مردم پرداخته و با تحمیل مالیات‌های سنگین آنان را تحت فشار اقتصادی قرار می‌دادند به‌خصوص در زمان ضعف حکومت مرکزی که نظارت بر اعمال آنان کم‌تر می‌شد.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۶۸)، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه‌ی ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۲۶، تهران، انتشارات موسسه مطبوعاتی علمی، چاپ اول.

۲. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۳۸)، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به‌کوشش محمد تقی دانش‌پژوه و یحیی ذکا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.

۳. _____، (۱۳۴۶)، تاریخ مفصل ایران (از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه)، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات کتاب‌خانه خیام، چاپ اول.

۴. _____، (۱۳۸۹)، تاریخ مغول، تهران، موسسه انتشارات نگاه، چاپ اول.

۵. بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۶۶)، ترکستان نامه، ترجمه‌ی کریم کشاورز، ج ۱ و ۲، تهران، نشر آگاه، چاپ اول.

٦. بغدادی، بهاءالدین محمد بن مؤید (۱۳۸۵)، التوسل الی الترسل، مقدمه و تصحیح احمد بهمن‌یار، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول.

۷. بنداری اصفهانی (۱۳۵۶)، تاریخ سلسله‌ی سلجوقی (زبده النصره و نخبه العصره)، ترجمه‌ی محمد حسین جلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.

۸. پطروشفسکی، ایلیا پائولوویچ (۱۳۵۷)، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه‌ی کریم کشاورز، ج۲، تهران، نشر نیل، چاپ اول.

۹. جوینی، عطاملک (۱۳۷۵)، تاریخ جهان‌گشا، به‌کوشش محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، نشر دنیای کتاب، چاپ اول.

۱۰. حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۳)، تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان سه دهه‌ی واپسین، تهران، نشر پارسه، چاپ اول.

۱۱. خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۸۶)، «جغرافیای تاریخی خوارزم»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره‌ی ۱، پاییز و زمستان، صص ۹۴ - ۶۹.

۱۲. _____ (۱۳۹۱)، سازمان اداری خوارزمشاهیان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول.

۱۳. _____ (۱۳۸۳)، نظام اداری ایران در دوره‌ی خوارزمشاهیان، پایان نامه‌ی دکتری، تبریز، دانشگاه تبریز.

۱۴. خلعت‌بری، اللهیار، شرفی، محبوبه (۱۳۸۰)، تاریخ خوارزمشاهیان، تهران، انتشارات

سمت، چاپ اول.
۱۵. خوارزمی، محمد ابن احمد (۱۸۹۵م)، مفاتیح العلوم، به‌کوشش فان فلوتن، لیدن، چاپ اول.
۱۶. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۳)، راحة الصدور و آیة السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال، تهران، انتشارات موسسه مطبوعات علمی، چاپ اول.
۱۷. رضوی، سید ابوالفضل؛ خسروبیگی، هوشنگ؛ سلیمانی، علی (۱۳۹۵)، «جایگاه سیاسی امارت در هم‌گرایی جامعه و حکومت ایرانی در دوره‌ی اسلامی»، تاریخ اسلام، تابستان، سال هفدهم، شماره‌ی ۲ (پیاپی ۶۶).
۱۸. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۴ ق)، اساس‌البلاغه، بیروت، دار صادر، چاپ اول.
۱۹. شیخ نوری، محمد امیر؛ خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۸۳)، «نگاهی به تشکیلات اداری ایران در دوره‌ی خوارزمشاهیان»، پیک نور، تابستان، شماره‌ی ۶.
۲۰. فقیر رونقی، مهرداد (۱۳۸۸)، بارزترین علل فروپاشی سلسله‌ی سلجوقی، (پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، تهران، دانشگاه پیام نور).
۲۱. قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷)، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، تهران، گستره.
۲۲. کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱)، دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، امیر کبیر.
۲۳. لمبتون، آن، ک، س (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، نی.
۲۴. _____،(۱۳۸۵)، سیری در تاریخ بعد از اسلام، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران، امیر کبیر.
۲۵. منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد (۱۳۲۹)، کتاب عتبة الکتبة: مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، شرکت سهامی.
۲۶. منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۴) نسائم الاسحار من لطائم الاخبار، تهران، اطلاعات.
۲۷. منصوری، علی (۱۳۹۴)، «تعاملات و تقابلات امارت و وزارت در عهد ایلخانان (۷۳۶ – ۶۵۶ ه)»، پایان نامه‌ی دکتری، تهران، دانشگاه خوارزمی.
۲۸. نخجوانی، محمد بن هندوشاه (۱۳۴۳)، تجارب السلف، تصحیح اقبال، تهران،

طهوری.
۲۹. نسوی، شهاب‌الدین (۱۳۶۵)، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی فرهنگی.
۳۰. نورالدین منشی (۱۳۸۱)، وسائل الرسائل و دلائل الفضائل، به‌کوشش رضا سمیع‌زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول.
۳۱. وطواط، رشیدالدین (۱۳۳۸)، نامه‌های رشیدالدین، به‌تصحیح قاسم تویسرکانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۲. ولی‌زاده، عزت (۱۳۹۱)، امارت و امیران در عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان (با تاکید بر نقش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امیران) ، پایان نامه کارشناسی ارشد، اهواز، دانشگاه شهید چمران.
۳۳. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، جامع‌التواریخ، به‌تصحیح محمد روشن و مصطفوی موسوی، تهران، نشر البرز.
۳۴. یوسفی‌فر، شهرام؛ اصغری، بهزاد (۱۳۹۲)، «بررسی تأثیر پایگاه اجتماعی، سیاسی امرای نظامی سلجوقی در گرایش‌های سیاسی امرا»، پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اجتماعی و اقتصادی، بهار و تابستان، سال دوم، شماره اول.